

پرچمداران حقوق انسان در غرب، سال هاست ایران اسلامی را به حقوق بشر نصیحت می‌کنند. آنها در تبلیغات خود مدام نقض حقوق بشر در کشورمان را تکرار می‌کنند و حال آنکه عاملان سه قرن قتل و غارت دنیا بوده وهستند.روه ضدبشری غرب را امروز با ۵هزار کشته در غزه می‌بینیم. حمید نوری زندانی ایرانی در سوئد نیز که پس از ۱۶۸۰ روز زندان و ۴۴۸ جلسه دادگاه مدعیان حقوق بشر، با پیگیری‌های شهید آیتالله رئیسی و شهید امیرعبداللهیان به میهن اسلامی بازگشت.از نشانه‌های برجسته ضدیت غرب با حقوق انسان‌هاست. او در گفت‌وگو با کیهان، از زندان و دادگاه داعیه‌داران حقوق بشر در سوئد روایتی خواندنی ارائه می‌کند.

حمید نوری می‌گوید: «مهم‌ترین مستند دادگاه علیه من کتاب خاطرات آقای منتظری بوده است.» گفتنی است، اسناد همکاری‌های داخلی و خارجی با سوئد علیه حمید نوری موجود است. سخنان حمید نوری به شکل یک روایت مطول مطوی تقدیم خوانندگان عزیز می‌شود.

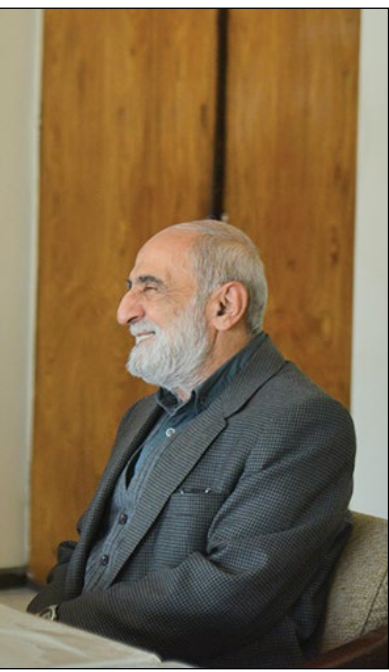
در خصوص شخص خودم، باید بگویم که وضعیتی که برای من اتفاق افتاد یک مورد استثنائی و منحصره‌فرد در تاریخ است و در طول تاریخ نیز هیچ‌گاه مشابه آنها اتفاق نیفتاده و نخواهد افتاد.

در جریان باشیدی که من ده سال در دهه ۶۰ در زندان اوین کار کردم. کار من فقط با زندانی‌ها بود و هر کسی که در آن زمان در زندان بوده، مرا می‌شناخت. حتی اگر کسی من را ندیده بود، نام من را به نام عباسی شنیده بود. چون من واقعا در کارم جدی بودم و خوب کار می‌کردم.

از سال ۷۱ و ۷۲، از سیستم خارج و در کار آزاد مشغول شدم. هر سال خارج از کشور می‌رفتم و یک فرد عادی و معمولی بودم.

ماجرای رفت‌وآمد من به سوئد اما از کجا شروع شد؟ من با یک خانواده‌ای آشنا بودم که این خانواده دو دختر داشت و پدر این خانواده به رحمت خدا رفته بود. من هیچ نسبتی با این خانواده نداشتم، اما از آنها حمایت می‌کردم و احترام زیادی برایم قائل بودند.

دختر بزرگ این خانواده با خواستگاری ایرانی از سوئد آشنا شد. او در یک مهمانی دختر را دید و درخواست ازدواج کرده بود. پس از این آشنایی، ما گفتیم بیاید به ایران و خواستگاری کنید. پسر از سوئد به ایران آمد و با دختر صحبت کرد، سپس ازدواج کردند و به سوئد رفتند. بعد از مدتی، شوک ما دو ماه پس از ازدواج، اختلافات میان آنها شروع شد. با من تماس گرفتند و من حدود یک سال سعی کردم مشکل آنها را حل کنم. گفتم که دعوا نکنید، به این دلیل که دختر باردار شده بود. خلاصه اینکه دو سه بار با هم مجدداً طی چند ماه



به اختلاف خوردند و من هر دفعه برای حل این مشکل می‌رفتم. بعد از مدتی، دختر با من تماس گرفت و گفت که همسرش با پلیس در زدیده است. در آن لحظه به او گفتم که باید تماس بگیرد و کار اشتباهی نکند. دختر با پلیس تماس گرفت و پرونده به دادگاه رفت. من همچنان با هر دو طرف ارتباط داشتم و یک سال طول کشید تا دادگاه حکم نهائی را صادر کند. در نهایت، دادگاه حکم داد که بچه به دختر داده شود.

این موضوع باعث شد که این آقا پسر یعنی همسر آن دختر نسبت به من کینه پیدا کند. زیرا وقتی دادگاه را به نفع دختر خاتم داد، او تصور کرد که این کار من بوده است، در حالی که من هیچ‌گونه رازینی برای این موضوع نداشتم.

از همان پسر به این فکر افتادم که من کی هستم. در سال ۱۹۷۰، وقتی شروع به تحقیق در مورد حمید نوری کرد، متوجه شدد که اسم من در کتاب‌های مختلف آمده است. گروه‌های ضد انقلاب و منافقین که قبل از دستگیری من کتاب‌های زیادی نوشته بودند، در برخی از این کتاب‌ها اسم من ذکر کرده بودند. چون یک پاسدار به نام حمید نوری معروف به عباسی در این کتاب‌ها به عنوان شکنجه‌گر معرفی شده بود. منافقین و ضد انقلاب‌ها به هم هرکس را که می‌شناختند، در کتاب‌هایشان به عنوان شکنجه‌گر معرفی کرده بودند. همچنین، این کتاب‌ها توسط افرادی چون ارفج مصدقی منتشر شده بود.

بعد از این تحقیقات، همسر آن دختر به نوبسنده یکسی از این کتاب‌ها که ایرج مصدقی نام داشت، ایمیلی فرستاد و درخواست ملاقات کرد. بعد با مصدقی صحبت می‌کند و موضوع شناختن نسبت به من را با او مطرح می‌کند. سپس از این ملاقات و راپرتسی، ارتباطهایی با انگلیس و اسرائیل برقرار کردند. آنها شاکتینی در لندن ترتیب دادند و پرونده‌ای علیه من تشکیل دادند. همین زمان، این آقا پسر که نامش آراین بود، با من تماس گرفت و درخواست کرد که بیایم و مشکلات آنها را حل کنم و مجدداً به زندگی برگردم. خود او نیز با پرونده‌ای سوئد را این دفعه برای من تهیه کرد و خواست که برای آشتی دادن شان بروم و من هم پذیرفتم.

به سوئد رفتم و هنگامی که هواپیما فرود آمد و درهای هواپیما در سوئد باز شد، چهار مأمور از همان داخل هواپیما من را به نوعی زدندیند و دستگیر کردند.

هدف تفهیم اتهامی به من نشد

این دستگیری یکی از استثنائاتی ترین نوع دستگیری‌ها بوده است. من از درب هواپیما روده شدم؛ در واقع یک نوع راپتس سیستماتیک رخ داد. در ابتدا هیچ تفهیم اتهامی به من اعلام نشد. وکیل من بعدا گفت که براساس چه اتهاماتی مرا

دستگیر کرده‌اند. قبل از آن هم به طور غیررسمی از طریق صحبت‌های مأمورین متوجه شدمد که دلیل دستگیری‌ام چه بوده است.

بلافاصله پس از دستگیری، منافقین فراخوان‌هایی برای شکایت از من دادند. در این فراخوان‌ها، بدون هیچ مدرک و سندی، اسم من ذکر شد و گفته شد که فردی به نام حمید نوری دستگیر شده است. فکر می‌کنم در دنیا این موضوع وجود نداشته باشد که اول شخصی را دستگیر کنند و بعد با پخش اعلامیه و خبر در رسانه‌های معاند بگویند که شخصی به نام حمید نوری ملقب به عباسی دستگیر شده است و اگر نسبت به او شکایتی دارید، بیایید و علیه او اعلام کنید. به طور خلاصه دستگیری قبل شکایت انجام شد.

هدف از این دستگیری

نظام جمهوری اسلامی ایران بوده است

بیش از ۱۰۰ نفر به این فراخوان پاسخ دادند و شکایات خود را ثبت کردند، از جمله منافقین، کمونیست‌ها، و حتی برخی افراد مانند شیرین عبادی، هیچ فرقی برای این افراد ندارد که من را بشناسند یا نه؛ چرا که باید از کسی مثل شیرین عبادی پرسید،

اصلاً من رو می‌شناسی؟! حتی افرادی از درون زندان تهران هم مثل نرگس محمدی لریز خوشحالی کردند و به این قضیه واکنش نشان دادند. این نشان می‌دهد که موضوع شخص من نبوده، بلکه هدف، نظام جمهوری اسلامی ایران بوده است. به همین دلیل، بیش از ۱۰۰ نفر وارد این موضوع شدند. دادستان شکایت‌ها را بر اساس خوبی و بدی و وزن جدا بودن از این جهت که بتوانند من را گیر بندازند جدا کرد و آنهائی که به درد نمی‌خورد را رد کرد. چرا که شکایت‌هایی که بدون استدلال و بی‌پایه و اساس بود می‌توانست در رفق اتهامات من و اصل اینکه دستگیری من بدون دلیل است مؤثر باشد.

است حتی خود من هم باور نکتم که چنین چیزی اتفاق افتاده است.

هر جلسه دادگاه هم به این سادگی نبوده؛ در هر جلسه، من باید با دستبند در حالی که آن را به کمر من قفل می‌کردند وارد می‌شدم. شما خودتان همین دلیل، بیش از ۱۰۰ نفر وارد این موضوع شدند و اذیت‌کننده بوده است.

۱۴ پلیس تخصصی

وظیفه بازجویی من را بر عهده داشتند درخصوص بازجویی‌ها، من ۲۴ نوبت بازجویی تخصصی داشتم. در هر کشوری، معمولاً شما فقط یک یا دو بار به بازجویی می‌روید، اما برای من این تعداد بسیار بیشتر بود. به عنوان مثال، یکبار شما

تجویل داد. آقای منتظری در آن آنک گفته بود که جنایاتی رخ داده است، و این بخش‌ها به طور کامل ترجمه شد تا من را محکوم کنند. اما در جایی از کتابت، آقای منتظری نامه‌ای را که منسوب به امام خمینی(ره) بود، به نقد کشیده و گفته بود که این نامه نمی‌تواند از طرف امام خمینی(ره) باشد، چرا که ایشان هیچ‌گاه چنین نامه‌ای نمی‌نویسد. اگر این بخش از کتاب ترجمه می‌شد، ممکن بود پرورنده من به کلی متوقف شود. این نکته مهمی است که باید توجه داشت؛ چرا که محاکمه من بر اساس ادعاهای آقای منتظری بود.

شخص آقای منتظری است که باید پاسخگوی این اظهارات باشد. اگر در این دنیا تواناست، حداقل باید در آن دنیا به حساب برسد. من این را نه از روی احساسات، بلکه از این جهت می‌گویم که همین ادعای آقای منتظری باعث محکومیت من شد. تمامی مستندات من در دادگاه از جمله کتاب‌های آقای منتظری، مبنای اتهاماتم قرار گرفت و صدایش در دادگاه پخش شد.

کتاب خاطرات آقای منتظری، که در دو جلد و در حدود ۱۴۰۰ صفحه منتشر شده است، مستندات دادگاه محسوب می‌شد. من تمامی محتوای این کتاب‌ها را حفظ کرده‌ام. در این کتاب‌ها، آقای منتظری گفته است که این اعداها جنایت بوده است. لذا در دادگاه نیز می‌گفتند چون حمید نوری در آن سال‌ها زندان بان اوین بوده است پس در اعداها دست داشته است. بنابراین به نظر ایشان من یک جنایتکار هستم و باید محاکمه شوم.

محاکمه من بر اساس اظهارات و ادعاهای آقای

منتظری که بر از دروغ بوده است، انجام شد. اگر این اظهارات نبود، ممکن بود حکم من به شدت ضعیفتر باشد. می‌گفتند چون آقاسی منتظری قائم‌مقام بوده و این اظهارات را داشته پس موضوع اعداها درست است. تحلیل‌های جامع و دقیقی نیز در این خصوص در دادگاه ارائه اادم تا مردم ببینند که حمید نوری چطور به طور منطقی از خود دفاع کرده است و درباره آقای منتظری چه گفته است. من آقای منتظری را در آنجا به شکلی مترجمانه و بدون احساسات نقد کردم. در ابتدای امر به این اشاره کردم که تمامی ادعاهای دروغینی که در کتاب آقای منتظری آمده است همه بعد از خلع وی از سمت قائم‌مقامی است. یعنی با یک فرد عسادی هیچ تفاوتی ندارد. پس به عنوان اظهارات یکی از مسئولین نظام نمی‌توان استناد کرد و به صورت پیش فرض رد می‌شود.

در دفاعیاتم، من با استناد به اسناد و مدارک، به‌طور قیقق توضیح دادم. مثلاً در برخی صفحات از کتاب آقای منتظری، به اعدام‌ها و کشته‌شدگان اشاره شده است. این موضوعات در مصاحبه‌های آقای منتظری با نیما سروسستانی، نیز مطرح شده است. در اینص مصاحبه‌ها، اظهارات زبانی و تصویری‌اش با گفته‌های کتاب هم‌مخوانی ندارد.

معمولاً اولین چیزی که می‌گفتند این بود که خودشان را معرفی می‌کردند و سپس به من می‌گفتند که تاریخ روز چیست و اتهام من چیست. درخصوص موارد استثنائی، باید به بازجویی به نام امید فرهنگ اشاره کنم که در آن زمان در سوئد بود. او فارسی‌سوی صحبت می‌کرد و به نوعی پلیس ایرانی-سوئدی محسوب می‌شد. به گفته خودش، عمویش در ایران اعدام شده بود و ادعا می‌کرد که او بهائی بوده است. این مسئله از این جهت حائز اهمیت است که در تمام تاریخ براساس قوانین و عرف‌های اخلاقی، هیچ مقام قضائی مانند پلیس، دادستان یا سوادآموز نباید هیچ‌گونه ارتباط نسبی با منافع شخصی با متهم یا شاکسای داشته باشد. این اصل در تمامی سیستم‌های قضائی جهان پذیرفته شده است. در این وضعیت، این پلیس ایرانی نمی‌تواند به طور بی‌طرفانه پرونده را بررسی کند. لذا قاضی باید به دلیل این تخلف، پرونده را متوقف کند.

در پرونده من، یک مورد که می‌توانست موجب بستن محکمه‌بستند بیابورد. در دادگاه نیز به وضوح ایرانی که عمویش اعدام شده بود، مسئول بازجویی من شده بود. این موضو می‌توانست کل پرونده را مشکل‌دار کند، زیرا این فرد به طور مشخص با انگیزه و هدف خاصی از من بازجویی می‌کرد. از آنجایی که او تنها پلیس کارشناس این پرونده بود، مواردی که به ضرر من بود را ترجمه می‌کرد، اما بخش‌هایی که به نفع من بود را ترجمه نمی‌کرد و اصلاً در پرونده نمی‌گذاشت.

معاکمه من بر اساس اظهارات و ادعاهای دروغ آقای منتظری در کتاب خاطراتش بود

مثلاً او کتاب خاطرات آقای منتظری را در ترجمه کرده بود و مطالبی که به ضرر من بود با دادستان

سیاسی

Siyasi @kayhan.ir



ناگفته‌های حمید نوری در گفت‌وگوی تفصیلی با کیهان

۴ سال و ۷ ماه و ۸ روز

روایت استقامت در زندان‌های سوئد

محمدحسین حمزه نوبد شیعی

تجویل داد. آقای منتظری گفته شده است، به نقل از خود وی در کتاب، تنها متناسب به امام خمینی(ره) است و خود آقای منتظری این نامه‌ها را د می‌کنند و در صحبت‌شان در نوع خط و حتی محتوا آنها را رد می‌کنند. در واقع نامه‌های امام(ره) نیز که در این کتاب به عنوان سند ذکر می‌شود، توسط آقای منتظری تأیید نشده بود و دادگاه به آنها انتساب می‌کردند.

در وهله بعدی هم در دادگاه نیز اعلام کردم که چنین نامه‌ای فتوا نبوده و خود آقای منتظری هم تأیید کرده که این تنها یک نامه است، نه فتوا. اگر قاضی به این نکات توجه می‌کرد، می‌توانست پرونده من را متخومه اعلام کند، چون در واقع هیچ مستند قانونی برای این ادعاها وجود نداشت.

در دادگاه من اشاره کردم که در وصیت‌نامه حضرت امام خمینی رحمت‌الله‌علیه، ایشان پیش‌بینی کرده بودند که پس از فوت‌شان، افرادی مطالبی با ادعای از رتباط به ایشان مطرح خواهند کرد. امام در صفحه آخر وصیت‌نامه‌شان به مردم ایران می‌فرمایند که بعد از فوت ایشان، اگر کسی ادعایی از نقل ایشان کرد، فقط در صورتی آن را بپذیرند که از صدای امام باشد یا دست‌خط ایشان. حالا، اگر به صحبت‌های آقای منتظری که در دادگاه به آن استناد شده نگاه کنیم، این مطالب هیچ پایه و اساسی ندارد. در دادگاه، من این قاضی خواستم که اصل این مشخص را ارائه دهند و یا استفتاء کنند تا صحت آن مشخص شود. چون کسانی که این ادعاها را مطرح می‌کنند، همگی فوت کرده‌اند، از جمله حاجت‌الاسلام احمد خمینی، منتظری، و آیتالله اردبیلی.

این موضوع را باید از دفتر نشر آثار حضرت امام خمینی(ره) پیگیری کنند. شما باید به دفتر نشر آثار امام خمینی(ره) مراجعه کنید و از آنها پرسید که آیا چنین فتوایی وجود دارد یا نه. اگر آنها همچنین فتوایی را تأیید نکردند، پس این ادعاها باید از پرونده من کنار گذاشته شوند.

بعد از ۷ ماه یوناستم

تنها ده دقیقه با خانواده‌ام صحبت کنم من بعد از ۷ ماه توانستم تنها ده دقیقه با خانواده‌ام صحبت کنم. مکالمه به این صورت انجام شد که همسر من در تهران به سفارت سوئد رفت و از این طرف هم با من اتامم حجت کردند که اگر کلمه‌های راجع به وضعیت یا درخواست بگویی، بلافاصله قطع می‌کنیم. من هم در آن مکالمه فقط احوال خانواده‌ام را پرسیدم.

بعد از دو سال و نیم هم، اولین ملاقات خصوصی در دفاعیاتم، من با استناد به اسناد و مدارک، به‌طور قیقق توضیح دادم. مثلاً در برخی صفحات از کتاب آقای منتظری، به اعدام‌ها و کشته‌شدگان اشاره شده است. این موضوعات در مصاحبه‌های آقای منتظری با نیما سروسستانی، نیز مطرح شده است. در اینص مصاحبه‌ها، اظهارات زبانی و تصویری‌اش با گفته‌های کتاب هم‌مخوانی ندارد.

هیئت صحبت می‌کند که به او گفته‌اند که ۷۰۰ نفر اعدام و ۲۰۰ نفر دیگر را برای اعدام آماده کرده‌اند. این‌جا خدا اقتضای امر را براملا می‌کند. آقای منتظری در این مصاحبه‌های که با نیما سروسستانی انجام داده، می‌گوید که ۷۰۰ نفر را برای اعدام آماده کرده‌اند، که این دو اظهارنظر کاملاً با هم متفاوت است. این تناقض در اظهارات آقای منتظری جای باعث می‌شد که پرونده من بسته شود، چرا که چنین فردی نمی‌تواند منبع معتبر برای استناد باشد. اما متأسفانه قاضی به این موارد توجه نکرد و از آنها غافل شد.

مطرح کردم و هنوز موارد بیشتری وجود دارد که باید به آنها توجه شود.

منتظری هیچ مدرک‌ی برای ادعایش نداشت

آقای منتظری در کتابش بیان می‌کند که فردی به من گفته است که اعدام‌ها به ناحق در جریان استند اما ایشان هیچ مدرکی برای این ادعا ارائه ندادند. شما اگر صحبتی را می‌کنید برای آن هم دلیل محکمه‌بستند بیابورد. در دادگاه نیز به وضوح دادم که آقای منتظری فردی ساده‌لوح بود که گروه‌های ضدانقلاب و معاندین از او سوءاستفاده می‌کردند و هر چیزی که می‌گفتند را بدون تحقیق قبول می‌کرد. در واقع، در بیت و خانواده ایشان تفق می‌کردند و با گریه و زاری سعی می‌کردند تا آقای منتظری جلوی اعدام آنها را بگیرد.

من قبل از اسارتم به ایشان علاقه‌مند نبودم و سکوت می‌کردم. اظهارات ایشان باعث شد که من مورد محاکمه قرار بگیرم و مهم‌ترین مستند دادگاه علیه من همین کتاب خاطرات آقای منتظری شد. من همچنین در دادگاه اشاره کردم، اظهاراتی که در مورد نامه‌ها و فتاوی اسام خمینی(ره) در

من منتشر شد و جهان تکان خورد. سوئد و ایران از قبیل توافق کرده بودند که خبری از آزادی من منتشر نشود، اما پس از تحویل من به مقامات ایرانی در عمان، این خبر به سرعت پخش شد و تبدیل به بمب خبری شد. مردم ایران از شنیدن این خبر خوشحال شدند و رسانه‌ها غوغایی به پا کردند. البته متأسفانه پس از بازگشتم توفیق دیدار با شهیدان بزرگوار آیتالله رئیسی و دکتر امیرعبداللهیان را دست دادم.

شاید سؤال این باشد که چرا خبر را همان موقع اعلام نکردند؟ شاکیان من منافقین بودند و این گروه افراد عیبی هستند. برنامه‌شان این بود که اگر حمید نوری به تبادل یا معامله‌ا‌ی رسید، یا خبر آزادی‌اش آمد، فراخوان دهند و نیروهایشان را از سرتاسر دنیا جمع کنند تا مانع این کار بشوند. حتی برخی از اینها به خودسوزی معروف هستند، همان‌طور که در فرانسه دیده‌ام که بنزین روی خودشان می‌ریزند و خودشان را آتش می‌زنند.

برنامه‌شان این بود که جلوی در زندان من چادر بزنند و تمام زندان را محاصره کنند تا من

توانم از زندان خارج شوم. ولی در نهایت این نقشه شکست خورد. دولت سوئد و نخست‌وزیر این کشور به هیچ‌وجه به پارلمان اطلاع نداده بودند و دست‌سور داده بودند که حمید نوری را از زندان بیرون بیاورند. در حقیقت، من در روز آزادی‌ام هم به نوعی زدیده شدم؛ درست مثل روزی که دستگیر شدم. آنها من را از زندان خارج کردند و به فرودگاه بردند.

چرا این سروس‌س‌های جاسوسی و این همه اقدام باید به من مربوط باشند؟ من فقط یک زندانی بودم اما هدف‌شان فشار بر جمهوری اسلامی بود. آنها می‌خواستند با گرفتن من در قبال آزادی احمدرضا جلالی فشار بیاورند و جمهوری اسلامی را وادار کنند تا احمدرضا جلالی را آزاد کند.

نه اینکه بخواهم قسم بخورم ولی بعد از آزادی افرادی که من را می‌شناختند، حتی کسانی که با

من ارتباط نداشتند، وقتی با من برخورد کردند، اکثراً گفته‌اند: «آقای نوری، لطیف‌های شما را دیدیم و کره کردیم.» این نشان‌دهنده این است که موضوعات مطرح‌شده برای دیگران نیز عادی نبوده و تأثیرگذار بوده است.

جمهوری اسلامی تا مدت دو سال یا دو سال و نیم در مورد من هیچ اظهارنظر صریحی نداشت، زیرا آنها نمی‌دانستند من در آنجا چه گفتمه و احتمال می‌دادند که مستکن است حرکت اشتباهی از سر سر بزند یا من با برنامه وارد آنجا شده باشم. من خودم حق می‌دادم که در آن زمان هیچ نظری ندادند، زیرا من دیگر جزو سیستم نبودم.

شهید رحیف به پرسر گفتم من بابای تو را می‌شناسم او در سوئد زند، بلکه حرف‌ها تنها می‌شود

اما در مورد خانواده‌ام، پس از دستگیری من، پسرم در دیدار شهید رئیسی رفته بود. شهید رئیسی من را می‌شناخت و پسرهم بعد از آن دیدار به من گفت که آقای رئیسی در پاسخ به او گفته بود: «هن بابای تو را می‌شناسم. او حرف نمی‌زند، بلکه حریف آنها می‌شود. پدر شما زمانی که من رئیس‌بوم بودم به من در درست حسابی جواب نمی‌داد، آنها که اصلاً نمی‌توانند»

البته این را به کنایه گفت و بنده هر زمان سؤال یا مسئله‌ای را از من خواستار می‌شد، بنده جواب‌شان را می‌دادم. با این مضمون خواستند بگویند که پدرت طاعت دارد. در آن دیداری که با پسرم داشت رئیس قوه قضاییه بود و بعد از رئیس‌جمهور شدن سنگ‌تمام گذاشت و تمام نیروها را بسیج کرده بود که هرچوری هست آزاد شوم؛ از دستور به وزیر اطلاعات تا شهید امیرعبداللهیان.

جدا از دست‌سورها و پیگیری‌ها خیلی پیگیر مشکل بنده بودند. به طور مثال شهید امیرعبداللهی من جدا از منشی جانانه جنگید. بدون هیچ روال عادی

و به صورت مستقیم با پسر بند صحبت می‌کرد و جوابی احوال من می‌شد. من خدا را شکر می‌کنم، الحمدلله که با وجود اینکه هر اشتباهی که ممکن بود در آنجا مرتکب شوم، خداوند به من کمک کرد و هیچ اشتباهی از من به آنتن نیامد. حتی یک اشتباه هم نکردم که بخوانند همان اشتباه ا پخش کنند و بگویند: «آقا ببینید نوری در دادگاه چه اشتباه کرده، بعد از آن زمان تنها چیزی که به ذهنم رسید و بلند داد زدم نام امام زمان(عج) بود. بلافاصله بعد از اینکه نام ایشان را فریاد زدم من را رها کردند و به سلول بردگشتم. خیلی این مسئله حیرت‌ده‌ام کرده بود.

اقدامات خانواده‌ام

عملیات روانی منافقین را از بین می‌برد

دخترم، عروسم، خواهرم، دامادم و پسرم وقتی می‌خواستند به دیدن من بیایند، تنها کاری که



می‌کردند این بود که می‌خندیدند و منافقینی که جلوی در دادگاه جمع کرده بودند را مسخره می‌کردند. حتی عکس حاج قاسم سلیمانی هم به دست می‌گرفتند. خود اینص اقدام آنها به نوعی شکست عملیات روانی منافقین بود. چرا که آنها را ناامید می‌کرد و از هدف‌شان دور می‌کرد.

این مسائل در رسانه‌ها انعکاس گسترده‌ای پیدا کرد. دادگاه‌های من به صورت آنلاین و

ایران‌اینترنشنال و رادیو فردا به طور فعال در این نمایش ضد جمهوری اسلامی نقش داشتند. در دادگاه، تمام موارد به شکلی نمایش داده می‌شد که هدف آن تخریب جمهوری اسلامی بود.

در پشت درهای دادگاه هم فضای جشن و شادی برقرار شده بود و سعی داشتند خانواده‌ام را آزاد دهند.

با پیگیری‌های شهید رئیسی و شهید امیرعبداللهیان خبر معجزهٔ آسی از آزادی من منافقین را سوزاند

بعد از همه این مسائل، با پیگیری شهید رئیسی و شهید امیرعبداللهیان، خبری معجزه‌آسا از آزادی

صفحه ۸

چهارشنبه ۲۸ آذر ۱۴۰۳

۱۶ جمادی‌الثانی ۱۴۴۶ - شماره ۳۳۷۴۹

www.kayhan.com